

 روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
 صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
 نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمایش: ۸۸۶۵۴۳۲۹
نشانی اینترنتی: www.sharghnewsaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶-۷



بهتره سر آدم کلاه بگذارند -۱۴

احمد غلامی

شناسن آوردم بچه‌ام دختر شد، آنقدر خوشحال بودم که حد نداشت. پرستار گفت: «وا خدا شناس بده اون از قیافه زنه، اینم از شوهرش که فکر می‌کنه فقط خدا دختر به این داده.» وقتی رفتم، رقتیم خالص، مادرزتم گفت:

«خدایا چه خوشگل» نگاه کردم به دخترم، اصلاً خوشگل نبود، یه تکه گوشت سرخ بود که چشم‌هایش مثل افسانه آنقدر ریز بود که با خودم گفتم: «چطور می‌خواد دنیا رو ببینه.» پدرزتم گفت: «خدا کنه به پدرش نره وگرنه بیچاره‌ایم.» افسانه گفت: «حتماً نمیره» گفتم: «مگه من چمه؟» پدرزتم گفت: «چمت نیست؟» نمی‌تواستم خیلی بلبل‌زبان کنم. با آن گندی که زده بودم و موقع زایمان زرم رفته بودم فوتبال به صلاح بود فعلاً عقبنشینی کنم. قرار شد اسم دخترم را پدرزتم بگذارد. چندان اسم انتخاب کرده بودم که همه به اتفاق آراء رد شد و با قاطعیت از من سلب مسؤولیت شد. نمی‌دانستم اسم دخترم را چه می‌گذارند اما خودم را برای بدترین چیزها آماده کرده بودم. افسانه می‌گفت: «آنا» و تحلیل‌اش این بود که یاد آنا آخمتاوا می‌افتاد. مادرم می‌گفت شهرزاد؛ چون در بچگی‌اش وقتی عکس روی قوطی چای شهرزاد را می‌دیدِه آرزو داشته قیافه‌اش مثل او بود و اسمش هم. پدرزتم می‌گفت: «اسمشو میذارم بی‌تظیر، چون اگه دست بر قضا به پدرش بره که مثل او در بلاقت بی‌تظیره و اگر به مادرش بره که در هوش بی‌تظیره» گفتم: «به نظر من اسمشو بناریم.» پدرزتم گفت: «ببین، حق داری اظهارنظر کنی، اما جنبه عملی و اجرایی نداره.» تصمیم گرفتم خودم را خراب نکنم و سکوت کنم. مادرم می‌گفت: «تو فیلسوف میشی.» پدرم می‌گفت: «تو به نون حروم کنی.» والان احساس می‌کنم، پدرم قدرت تشخیص‌اش بهتر بوده‌است. حتی نمی‌توانم اسم بچه خودم را بگذارم. برای خودم مهم نبود اسم دختر چی باشد. ولی اگر اسم عجیب‌گریبی روی او می‌گذاشتند جلو خانوادهم چه‌خاکی بادی روی سرم می‌ریختم. سعید سبگ‌زار گفت: «سم دخترم رعنا بود.» گفتم: «چه اسم قشنگی.» گفتم: «از دستم رفت.» خبر شد به قوطی‌های روان‌نمایی شاه‌پسند و گفتم: «علامش کردن.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «هانولیتست بود.» گفتم: «هانولیتست چیچه؟» گفتم: «کمونیست بود.» گفتم: «خب چرا کمونیست شد؟» گفتم: «هی‌دونم، چرا تو حزب‌اللهی شدی؟» گفتم: «علی دودستم منور بود مسجد من که حزب‌اللهی نیستم فقط با بچه‌های مسجد دودستم.» گفتم: «خوب اونم، با شوهرش توی کوهِ دودست شد بعد کمونیست شد.» گفتم: «شوهرش چی کاره بود؟» گفتم: «معلم بود. با بی‌پدری بزرگ شده بود. خودش می‌گفت، شب از گرسنگی خوابش نمی‌برد. مادرش رختشور بود و خرج خودش و دو تا خواهرش رو می‌داد.» «خواهرش چی، ازدواج کردن؟» گفتم: «نه توی خونه نمی‌کنسته شدن.» گفتم: «خونه نمی‌چیه؟» گفتم: «ولش کن، الان بهشون میگن منافق، اینو که شنیدی؟» گفتم: «آره، یکی از بچه‌های مسجد به من گفت، تو منافقی باید از مسجد بیرون‌کنند.» سعید سبگ‌زار خندید و گفت: «چرا؟ تو که سیاسی نیستی؟» گفتم: «هیگه تو هم با ارادل و اوایل دوستی، هم می‌بای مسجد چند بار هم به علی آقا گشتن، از مسجد بیرونم کنه اما زیر بار نرفت.» سعید سبگ‌زار گفت: «تفکتن چرا با این مر تیکه هورنیتی سبگ‌زار فِت و امد داری؟» به دروغ گفتم: «نه، اصلاً.» گفتم: «اگه گفتن، بدگو بلوم براش می‌سوزنه مادرم غذا بهش میدِه از گرسنگی نمیره.» گفتم: «نه نمی‌کنم.» ترامادول زبانش را آورد بود بیرون و قوطی خالی کنسرو ماهی را لیس می‌زد. گفتم: «تازه اگه مادرِت ندِه ترامادول هم از گرسنگی می‌میره.» به پدرزتم گفتم: «اسم دخترمو می‌خوام بذارم، ترامادول» این بار نه به شوخی، جدی گفتم: «خیلی بی‌شعوری.» افسانه گفت: «بالبد.»

هر چیزی ندی پدرم؟ «دره که کنایه می‌زنه لااغ» گفتم: «آقای طهماسبی چه کنایه‌ای؟» گفتم: «خفه شو.» گفتم: «چشمه، ولی ترامادول اسم سگ سعید سبگ‌زار بود و منم شوخی کردم، اگه دست خودم بود اسمش رو می‌ذاشتم رعنا که سعید سبگ‌زار خوشحال بشه.» سعید سبگ‌زار گفت: «اگه به روز ازدواج کردی صاحب دختر شدی اسمش رو بذار رعنا» خجالت کشیدم و گفتم: «هم هیچ وقت ازدواج نمی‌کنم.» وقتی ازدواج کردم، سعید سبگ‌زار گفت: «تو که گفتی ازدواج نمی‌کنی؟» گفتم: «سرم کلاه گذاشتن.» گفتم: «عالیه، بهتره سر آدم کلاه بذارن، تا ادم خودش سر خودش کلاه بذاره.» راست می‌گفت. حداقل الان دلم نمی‌سوزد و خودم را لعنت نمی‌کنم. بالاخره اسم دخترم را گذاشتند «صوفی». خیلی خوشحال شدم. وقتی سرود خانوادگی ما ترانه زوار باشند، حتماً اسم دخترم هم باید اسم یکی از خوانندگان زن کومپوزاری باشند و همین که این نشد باز جای شکرش باقی است.

سکانس آخر

فیلمبرداری تریلر جدید سوبریگ آغاز شد

خبر آنلاین: تریلر جهانی «شیوع» به کارگردانی استیون سوبریگر، فیلمساز برنده اسکار، با حضور بازیگران سرشناس سینما کلید خورد. گروهی از ستارگان بین‌المللی شامل مارین کوتیار، مت دیمین، لارنس فیشبرن، جود لا، گوانیت باترو و کیت وینسلت در فیلم جدید کارگردان «قاجاق» بازی می‌کنند. «شیوع» دربارهٔ ویروسی کشنده است که با طریقی هوا منتشر می‌شود و قربانیان خود را تنها در چند روز از پا درمی‌آورد. فیلمنامه «شیوع» از اسکاوت زدنبرز («هویت بورن» و «خبرچین») نوشته‌است. فیلمبرداری در نقاط مختلف دنیا شامل هنگ کنگ، ماکائو، شیکاگو، اتلانتا و… انجام می‌شود.

برنامه حضور اعضای تحریریه روزنامه «شرق» در نمایشگاه مطبوعات

تاریخ / ساعت	صبح ۱۰ تا ۲	ظهر ۲ تا ۴	عبدالزاهر
دوشنبه (۱۳۸۹/۸/۱۰)	سیاسی (دبیر: کیوان مهرگان)	تحریری، (دبیر: نسرین طلوعی)، علم (دبیر: زینب همتی)	ضمیمه روزنامه (دبیر: سحر

■ دوشنبه: عباس عبدی، ساعت ۱۷ - ۱۵، صابق زیباکلام، ۲۰ - ۱۸، حسن نراقی، ۱۶ - ۱۴ و فریدون جنبیدی ۱۵-۱۳



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۱ ■ شماره ۱۷۷ دوره جدید ■ دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۹ ■ ۲۴ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۱ نوامبر ۲۰۱۰

آخر

به انتخاب فیلمساز: محبوب‌ترین فیلم‌ها و فیلمسازان دیوید لیتچ

نقاشان سینما



■ **سینما به روایت فلیتی**

اولین فیلم محبوب من بی‌رو بر گرد «هشت و نیم» ساخته فردیکو فلیتی است. هر وقت این فیلم را تماشا می‌کنم اولین تصویری که جلوی چشم‌ام می‌آید بیشتر شبیه تماشای یک نقاشی انتزاعی است. از تباطؤ برقرار کردن با تصاویر این فیلم آن هم بدون هیچ حرف یا تصویری که کارگردان نشانی آن را در فیلم نگذانده باشد، حس عجیبی به مخاطب می‌دهد. من اسم فیلم هشت و نیم را برای خودم معجزه محض گذاشتم که عجیب و غریب فیلمش این حقه‌های انتزاعی شروع می‌شوند

آخرین پیشنهاد: نمایش «ما کوندو» اینجا چراغی روشن است

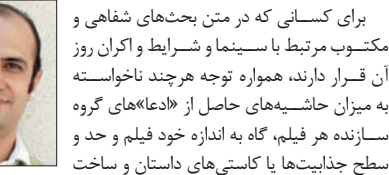
حسن فتحی

بیراه نرفته باشم، از اخباری که قلم دست گرفتم تا درباره اجرای یک تئاتر صحنهای مطلب بنویسم، ۱۷ پاییز گذشته است. طی این فاصله زمانی گرچه در کوچه پس‌کوچه سینما و تلویزیون بر آمد و شد بودهم اما همواره عشق و علاقه به هنر تئاتر که حکم خانه پیری مرا دارد، رفیق و مؤسّم بوده است. طی این سال‌ها نمایش‌های درخشان بسیاری دیدهام اما آنچه انگیزه‌ام شد تا پس از ۱۷ سال مجدداً درباره یک اثر تئاتری چندخطی بنویسم به تماشا نشستن و دیدن تئاتر تاب و چلبی بود به نام «ماکوندو» اثری که از یک منظر، ثمره رویه و روانی در هنر تئاتر است که از حدود یک قرن پیش آغاز شده است.

شاید بتوان «همیرهولد» کارگردان روسی را که در اوایل قرن بیستم با تأثیرپذیری از نمایش‌مشرق‌زمین به‌ویژه نمایش چین و ژاپن و بر مبنای شیوه «یومکانیک» راهی جدای از رئالیسم تخیم‌ای مورد حمایت استالین و حزب کمونیست شوروی سابق را پیش گرفت از نخستین پیشگامان این رویکرد نوین قلمداد کرد. روزگار فعالیت «همیرهولد» دو کارگردان نولدیش هم‌وطن وی یعنی «تایروف» و «واخسانگوف» مقارن با ایلمی بود که پدیده جدیدالودادی به نام «سینما» پا به میدان نمایش گذاشته بود. سینما از همان آغاز با دلبری‌های بصری و عموهای تکنیکی خود در حوزه نمایش‌داستانی، دل‌های بسیاری را ربوده بود تا آنجا که نظریه‌پردازان «داروینسم فرهنگی» را متهم به این معنی کرده بود که گویا دیگر عمر هنر تئاتر بر پایه اصل «انتخاب اصلح» برآمده است. در چنین واپلایی اساسی‌ترین پرسش نظریه‌پردازان تئاتر این بود که «گر سینما تیع به تکف و هلهله‌ازن تازه از گرد راه رسیده‌امده است تا زمام و اختیار داستانگویی را در دست گیرد، آنگاه هنر تئاتر دیگر چه جذباتیی برای مردم خواهد داشت؟» در واقع جرابیی که تحت عنوان تئاتر اوانگارد و تجربی و تئاتری مبتنی بر شیوه‌پرداز و به قول فرانسوی‌ها استیلیزاسیون به ترتیب بر حرکتی جدی و چندلانه مدبل شد پاسخی بود به این قبیل سوالات. سرازاف این حرکت کسانی نظیر «همیرهولد» روسی بودند که با بدعت و نوگرایی در این عرصه راه دستیابی به افق‌های جدید و زیبایی‌شناسی متفاوتی را در جهان تئاتر هموار کردند. هرچند به مکافات این نوآندیشی هنری مورد غضب دستگاه استالینی مارکسیسم استالینی قرار گرفته و به اتهام اشاعه هنر و فرالیسم، روزروایی دستگیر و روانه اردوگاه کار اجباری و مرگی نامعلوم در تبعید سرد سبیری شدند. در واقع نظایر هم‌رهولد پایه‌گذار شیوه‌های نوینی در فرهنگ تئاتری جهان شدند که پا فاصلمای اندک توسط کارگردان‌های بزرگی چون ژاک کوپو، برشت، آنتون آرتو، گروتسکی، یوجینو باربا، پتر شومان، پاتریس شرو، آرین منوشکین و پیتربروک، به‌اطوار و طرق مختلف دنبال شد. شاخصه اصلی این رویکرد غیرسنستی و مدرن که در تجربه و عمل به راه و روش‌های متفاوتی

خبر آخر: کیمیایی از دشواری‌های ساخت فیلم اجتماعی می‌گوید

ایلنا: فیلم اوپاش هشتم آیان با حضور مسعود کیمیایی، امیر شجاعی (تهیه‌کننده) و محمد خراط‌زاده (کارگردان) به نمایش درآمد. مسعود کیمیایی با اشاره به مضمون فیلم اوپاش و فیلم‌هایی که درباره جامعه ساخته می‌شود، گفت: وقتی قصه و درام یک فیلم درباره جامعه است و مخاطب غیرسنستی و مدرن که در تجربه و عمل به راه و روش‌های متفاوتی



منتهی‌ی‌شد «تئاتری کردن زندگی» و «بازی زندگی» روی صحنه و نیز از میان بردن فاصله میان تماشاگر و صحنه بود.دستیابی به نوعی از زیبایی‌شناسی دیداری و شنیداری در شیوه روایت که سینما و تلویزیون از امکان ارائه و مقابله به مثل با آن کاملاً عاجز و ناتوان شده‌اند نوعی نمایش و قرلنت از درام که تنها در صحنه و کلیت آن، به عاملی کلیدی در واکنش و اظهارنظر نسبت به فیلم بدل می‌شود. در ادامه موج شبه‌کمدی‌های بی‌رقی و با کمترین عناصر داستانی درست ممکن که به سرعت و به وفور پروانه ساخت و پروانه نمایش دریافت می‌کنند، دو فیلم «بعذارفت‌های سگی» و «هرچی خدا بخواد» به عنوان فیلم اول کارگردانان‌شان روی پرده هستند و نوع برخوردی که به خود حق می‌دهیم با آنها داشته باشیم، عیناً و مشخصاً به همان مجاری داعیه‌های سازندگان‌شان بازمی‌گردد. «بعذارفت‌...» از جنس همان فیلم‌هایی است که به جای پیدا کردن زبانی ویژه و به قول فلاسفه خودمان «تئاتر بجاوه تئاتر» را برای تماشاگران خود فراهم کرده بود.نمایش ماکوندو داستانی از «گابریل گارسیا مارکز» را با برگردان دراماتیکی از «آرش پارساخو» دستمایه اجرای خود قرار داده بود. آنچه در این اجرا جذاب و هنرمندانه نمود، هماهنگی خلاقانه‌ای که میان عموهای مختلف است منجمله عروسک‌گردانی، پانتومیم، طراحی و اجرای فوق‌العاده موسیقایی و طراحی صحنه و لباس، پیوند نمایشی مستحکمی ایجاد کرده بود. زمانی «همیرهولد» گفته بود: «متن تنها پلکانی است برای رفتن روی صحنه» و در واقع حامیان اندیشه‌های بدیع در تئاتر، همواره به این دستیابی به زبانی در اجرا بوده و هستند که حتی‌العمدور از وابستگی اجرا به متن بکاهد. چنین رویه‌ای در لحظه به لحظه نمایش ماکوندو دیده می‌شد، به نحوی که روایت قصه از حیث ادبی در حد یک «تقالی مدرن» (که البته در نوع خود جذاب بود) تقلیل یافته بود، و سهم اصلی پیشبرد نمایش بر عهده بازیگران و عروسک‌گردان‌هایی است که با اتکا به توانایی‌های بصری و صوتی و فیزیکی خود، ارائه نمایش را به جلو می‌رانند. به هر رو «تئاتر مدرن» حدود چند دهه است که تکاپوی جدی و مستمری را برای رهایی از قید و بند ادبیات و داستانگویی رئالیستی در ایران آغاز کرده است و حتی‌العمدور بتواند نسبت به واسطه و خلافت‌های بی‌اوج و جوهرة و ذات زندگی برقرار کند و اجرای درخشان «ماکوندو» به لطف دست‌اندرکارانش، شاهدهی است بر این مدعا. حرف آخر اینکه درغیم می‌آید از لطف و ادب و ملاحظت فضای هنری آمیخته با احترام تماشاخانه ایرانشهر که ماحصل تلاش کارکنان و مدیریت مجموعه است به تئیک یاد بکنم. یک اجرای خوب، در یک تماشاخانه خوب، در یک غروب غم‌انگیز پاییزی حال و احوال نه‌چندان خوش مرا اندکی تسکین بخشید و شاید یک معنی «تئاتر درمی» همین باشد!

نیز جامعه را می‌شناسد، ساخت فیلم بسیار سخت می‌شود. ساخت فیلم درباره جامعه مانند راه رفتن روی لب تیغ است و اینکه فیلمساز بتواند روی این لب تیغ به صورت مستقیم حرکت کند و سقوط نکند، بسیار سخت است. کیمیایی با اشاره به مشکلات ساختن فیلم در جامعه امروز گفت: در جامعه ما و در کوچه پس‌کوچه‌ها دادن میزانشن بسیار سخت شده است و باید تمام جزئیات را رعایت کرد. وی با اشاره به اهمیت زبان‌دانی سینماگران گفت: من همیشه به دوستان و شاگردان دو توصیه مهم دارم؛ ابتدا به آنها می‌گویم دروغ نگویند و دوم اینکه یک زبان بین‌المللی بیاموزند که امروز زبان انگلیسی است زیرا باید با دنیا ارتباط داشت. امروز دانستن زبان بسیار مهم است و خود من و ناصر تقوایی به خاطر ندانستن زبان انگلیسی صدمات زیادی خوردیم. این مراسم در کارگاه آزاد سینمایی کیمیایی برگزار شد و پردیس افکاری و احمد کاوری نیز از جمله میهمانان این مراسم بودند.

جدیدترین رمان امیر تو اکو

ایپنا: تازه‌ترین کتاب «امیر تو اکو» نویسنده و فیلسوف سرشناس ایتالیایی به نام «گورستان پراگ» شش سال پس از انتشار آخرین رمان وی منتشر شد. «گورستان پراگ» تازه‌ترین کتاب «اکو» که فضایی تاریخی دارد، پس از «مشعل جادویی ملکه لوانسا» از چند روز پیش در دسترس علاقه‌مندان به رمان‌های وی قرار گرفته است. زمان این رمان در قرن نوزدهم است و داستان در شهرهای تورین و پالرمو در ایتالیا و پاریس جریان دارد. این کتاب از سوی انتشارات «بومیانی» ایتالیا در ۵۲۳ صفحه به چاپ رسیده است.

تهران : اذان ظهر ۱۱:۴۸ اذان مغرب ۱۷:۲۸ اذان صبح فردا ۵:۰۲ طلوع آفتاب ۶:۲۷



سیرک ارزان

ما را برداشتند بردند نمایشگاه مطبوعات و ملت بزرگوار و همیشه در صحنه آمدند و عین سیرک ما را تماشا کردند و بدون اینکه بلیتی بخردن یا پولی بدهند، حسایی بالا و پایین ما را برانداز کردند و رفتند و بابت محافظه‌کاری اعصاب‌خردکن و ادبیات عصافورت‌داهمان، طعنه‌های ریز و درشتی به ضمیمه کلی گلایه‌های سیاسی و اجتماعی بارمان کردند و رفتند. این ملت بزرگوار تا این روزنامه را تعطیل‌شده و ما را محروم از کار و نوشتن نبینند آرام نمی‌گیرند.

کیورچالی: آخی، یاش بخیر، یادتان است وقتی زنده بودیم، با هم رفتم نمایشگاه مطبوعات؟
مویدی: همانی که حراست‌است و روشن‌ضمیر را گرفت و دالت می‌انداخت بیرون که دوستان سر رسیدند و پادرمیانی کردند و ابرویمان را خریدند؟
روشن‌ضمیر: حالا آن سسوء-تفاهم ننگین برای شما مبداء تاریخ شده است؟
چطور اینکه کیورچالی داشت شماره تلفن می‌داد را نمی‌گویید؟
میرفتاح: اگر به گفتن باشد که آن روز آبرویی از من بردید که تا مدت‌ها نمی‌تواستم جلوی دوست و آشنا سر بلند کنم. امسال که تنها رفتم، البته سرغام شما راهم می‌گرفتند، اما لاق‌جلوی حراست سربلند بودم.
کیورچالی: خدایکی سرغام را هم می‌گرفتند؟
میرفتاح: گفتن نداره، اما خیلی سران‌تان را می‌گرفتند. هم سرغام شما را هم سرغام آقای غلامی را. خیلی توضیح می‌دادم که شماها چطور بر رحمت خدا رفتاری، ولی خب معمولاً نادانی این توضیحات خیلی سخت است. من البته بیشتر به آنهاایی توضیح دادم که به روح اعتقاد داشتند. متأسفانه تعدادی هم بودند که به روح اعتقاد نداشتند و برای همین بیشتر در مورد زنده‌های شرق سوال می‌کردند.

مویدی: خودت که به روح اعتقاد داری؟
میرفتاح: خودم دارم؟ من دارم با شما زندگی می‌کنم.
کیورچالی: تو بدون ما هیچ هستی... حتی مرده ما هم به دالت می‌رسد. حالا بگو ببینم واقعا چه تیپ خوانندگانی سرغام ما می‌گرفتند؟
میرفتاح: بیشتر پیرمردان و واخورددها و افسرده‌ها و بی‌تواها و...
مویدی: تو را به خدا راست می‌گویی؟
روشن‌ضمیر: یعنی حتی یک جوان هم نبود؟
میرفتاح: جوان‌ها همگی دور جعفر مدرس‌صاقلی جمع شدند، یک گروه خاصی فقط سرغام امیر پوریا را گرفتند، آدم‌حسابی‌ها دور سرش صحت‌حلقه زدند و یکسری آدم زهورا دررفته‌اهل حال هم آمدند، گفتند از قلندر چه خبر؟ لاق‌ل حشش این بود که دم در، حراست کاری به کارمان نداشت...
امیرشاهی: دروغ می‌گویی؟
میرفتاح: یک کمی...
کیورچالی: می‌فلمستم دروغ می‌گویی، ما هفت کفن که هیچ، هفت کفن که می‌بوسانیم، باز اهل دل دور ما جمع می‌شوند. بر سر تربت ما گر گنری همت خواه / که زیارت‌گه زندان جهان خواهد بود.
میرفتاح: یک چندتایی غیر زندان هم البته سران‌تان را گرفتند، البته بیشتر سرغام کیورچالی را.
روشن‌ضمیر: یعنی اصلاً سرغام ما را نگرفتند؟
میرفتاح: بایبید در گوش‌تان بگویم. در گوش شما هم... نه، شما نه.

سکانس آخر

کیارستمی «خوشه طلایی» را گرفت

ایسنا: «کیی برابر اصل» عباس کیارستمی برگزیده «خوشه طلایی» جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا شد. در پنجاه و پنجمین جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا، عباس کیارستمی و «میگوئل کوهان» فیلمساز آرژانتینی مشترکاً برنده جایزه خوشه طلایی شدند. به نقل از ورایتی، فیلمنامه دنیس ویلتوو، «حریق» جایزه بهترین سناریو را از آن خود کرد و منتخب هیات داوران جوان و تماشاگران شد. جایزه ویژه هیات داوران این جشنواره به «ایسمایلا ژبانیچ» به خاطر نویسندگی فیلمنامه «در مسیر» برده اهدا شد. «جاسپر کریستنسون» جایزه بهترین بازیگر مرد برای بازی در یک فیلم دانمارکی به نام «یک خانواده» را دریافت کرد. همچنین «اما سورز» اسپانیایی برای به تصویر کشیدن نقش مادری روان‌پریش در «لانه پشه» برنده جایزه دوم خوشه طلایی، به عنوان بهترین بازیگر زن شد. جایزه بهترین فیلم بخش «محل ملاقات» به فیلم «سده» ساخته بابک تبحفی کارگردان مقیم خارج از ایران اهدا شد. در جشنواره فیلم «والادولید» فیلم «دیگری» مهدی رحمانی و «مهمانی زیر آب» بابک امینی نیز حضور داشتند.

کنسرت قربانی لغو شد

خبر آنلاین: کنسرت علیرضا قربانی که قرار بود اواسط آبان‌ماه در تهران برگزار شود، لغو شد.
اسمال این کنسرت قرار بود روزهای ۱۳ تا ۱۵ آبان‌ماه در مرکز همایش‌های برج میلاد تهران برگزار شود. علیرضا قربانی درباره دلیل لغو این برنامه گفت: «قرار بود با ارکستر ایرانیان به صحنه بیروم، اما بیشتر اعضای این ارکستر از اعضای ثابت ارکسترسمفونیک تهران هستند و ارکسترسمفونیک هم عازم یکی از کشورهای خلیج‌فارس است. برگزاری کنسرت ما معلاً مقدور نیست.» وی ادامه داد: «در اکثر کشورهای دنیا برنامه‌های ارکسترهای خلیج‌فارس را ماه‌ها قبل مشخص است، اما در ایران در دقیقه ۹۰ که قرار است کنسرت روی سن برود، به دلایل مختلف کنسرت به هم می‌خورد.» قربانی افزود: «از آنجایی که من آخر آبان‌ماه به مدت یک ماه در آن هم ماه‌های محرم و صفر فرامی‌رسانم، امکان برگزاری این کنسرت حداقل تا دو ماه دیگر وجود ندارد.»



ما را برداشتند بردند نمایشگاه مطبوعات و ملت بزرگوار و همیشه در صحنه آمدند و عین سیرک ما را تماشا کردند و بدون اینکه بلیتی بخردن یا پولی بدهند، حسایی بالا و پایین ما را برانداز کردند و رفتند و بابت محافظه‌کاری اعصاب‌خردکن و ادبیات عصافورت‌داهمان، طعنه‌های ریز و درشتی به ضمیمه کلی گلایه‌های سیاسی و اجتماعی بارمان کردند و رفتند. این ملت بزرگوار تا این روزنامه را تعطیل‌شده و ما را محروم از کار و نوشتن نبینند آرام نمی‌گیرند.

کیورچالی: آخی، یاش بخیر، یادتان است وقتی زنده بودیم، با هم رفتم نمایشگاه مطبوعات؟
مویدی: همانی که حراست‌است و روشن‌ضمیر را گرفت و دالت می‌انداخت بیرون که دوستان سر رسیدند و پادرمیانی کردند و ابرویمان را خریدند؟
روشن‌ضمیر: حالا آن سسوء-تفاهم ننگین برای شما مبداء تاریخ شده است؟
چطور اینکه کیورچالی داشت شماره تلفن می‌داد را نمی‌گویید؟
میرفتاح: اگر به گفتن باشد که آن روز آبرویی از من بردید که تا مدت‌ها نمی‌تواستم جلوی دوست و آشنا سر بلند کنم. امسال که تنها رفتم، البته سرغام شما راهم می‌گرفتند، اما لاق‌جلوی حراست سربلند بودم.
کیورچالی: خدایکی سرغام را هم می‌گرفتند؟
میرفتاح: گفتن نداره، اما خیلی سران‌تان را می‌گرفتند. هم سرغام شما را هم سرغام آقای غلامی را. خیلی توضیح می‌دادم که شماها چطور بر رحمت خدا رفتاری، ولی خب معمولاً نادانی این توضیحات خیلی سخت است. من البته بیشتر به آنهاایی توضیح دادم که به روح اعتقاد داشتند. متأسفانه تعدادی هم بودند که به روح اعتقاد نداشتند و برای همین بیشتر در مورد زنده‌های شرق سوال می‌کردند.

مویدی: خودت که به روح اعتقاد داری؟
میرفتاح: خودم دارم؟ من دارم با شما زندگی می‌کنم.
کیورچالی: تو بدون ما هیچ هستی... حتی مرده ما هم به دالت می‌رسد. حالا بگو ببینم واقعا چه تیپ خوانندگانی سرغام ما می‌گرفتند؟
میرفتاح: بیشتر پیرمردان و واخورددها و افسرده‌ها و بی‌تواها و...
مویدی: تو را به خدا راست می‌گویی؟
روشن‌ضمیر: یعنی حتی یک جوان هم نبود؟
میرفتاح: جوان‌ها همگی دور جعفر مدرس‌صاقلی جمع شدند، یک گروه خاصی فقط سرغام امیر پوریا را گرفتند، آدم‌حسابی‌ها دور سرش صحت‌حلقه زدند و یکسری آدم زهورا دررفته‌اهل حال هم آمدند، گفتند از قلندر چه خبر؟ لاق‌ل حشش این بود که دم در، حراست کاری به کارمان نداشت...
امیرشاهی: دروغ می‌گویی؟
میرفتاح: یک کمی...
کیورچالی: می‌فلمستم دروغ می‌گویی، ما هفت کفن که هیچ، هفت کفن که می‌بوسانیم، باز اهل دل دور ما جمع می‌شوند. بر سر تربت ما گر گنری همت خواه / که زیارت‌گه زندان جهان خواهد بود.
میرفتاح: یک چندتایی غیر زندان هم البته سران‌تان را گرفتند، البته بیشتر سرغام کیورچالی را.
روشن‌ضمیر: یعنی اصلاً سرغام ما را نگرفتند؟
میرفتاح: بایبید در گوش‌تان بگویم. در گوش شما هم... نه، شما نه.



ایسنا: «کیی برابر اصل» عباس کیارستمی برگزیده «خوشه طلایی» جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا شد. در پنجاه و پنجمین جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا، عباس کیارستمی و «میگوئل کوهان» فیلمساز آرژانتینی مشترکاً برنده جایزه خوشه طلایی شدند. به نقل از ورایتی، فیلمنامه دنیس ویلتوو، «حریق» جایزه بهترین سناریو را از آن خود کرد و منتخب هیات داوران جوان و تماشاگران شد. جایزه ویژه هیات داوران این جشنواره به «ایسمایلا ژبانیچ» به خاطر نویسندگی فیلمنامه «در مسیر» برده اهدا شد. «جاسپر کریستنسون» جایزه بهترین بازیگر مرد برای بازی در یک فیلم دانمارکی به نام «یک خانواده» را دریافت کرد. همچنین «اما سورز» اسپانیایی برای به تصویر کشیدن نقش مادری روان‌پریش در «لانه پشه» برنده جایزه دوم خوشه طلایی، به عنوان بهترین بازیگر زن شد. جایزه بهترین فیلم بخش «محل ملاقات» به فیلم «سده» ساخته بابک تبحفی کارگردان مقیم خارج از ایران اهدا شد. در جشنواره فیلم «والادولید» فیلم «دیگری» مهدی رحمانی و «مهمانی زیر آب» بابک امینی نیز حضور داشتند.

ایسنا: «کیی برابر اصل» عباس کیارستمی برگزیده «خوشه طلایی» جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا شد. در پنجاه و پنجمین جشنواره فیلم «والادولید» اسپانیا، عباس کیارستمی و «میگوئل کوهان» فیلمساز آرژانتینی مشترکاً برنده جایزه خوشه طلایی شدند. به نقل از ورایتی، فیلمنامه دنیس ویلتوو، «حریق» جایزه بهترین سناریو را از آن خود کرد و منتخب هیات داوران جوان و تماشاگران شد. جایزه ویژه هیات داوران این جشنواره به «ایسمایلا ژبانیچ» به خاطر نویسندگی فیلمنامه «در مسیر» برده اهدا شد. «جاسپر کریستنسون» جایزه بهترین بازیگر مرد برای بازی در یک فیلم دانمارکی به نام «یک خانواده» را دریافت کرد. همچنین «اما سورز» اسپانیایی برای به تصویر کشیدن نقش مادری روان‌پریش در «لانه پشه» برنده جایزه دوم خوشه طلایی، به عنوان بهترین بازیگر زن شد. جایزه بهترین فیلم بخش «محل ملاقات» به فیلم «سده» ساخته بابک تبحفی کارگردان مقیم خارج از ایران اهدا شد. در جشنواره فیلم «والادولید» فیلم «دیگری» مهدی رحمانی و «مهمانی زیر آب» بابک امینی نیز حضور داشتند.

خبر آنلاین: کنسرت علیرضا قربانی که قرار بود اواسط آبان‌ماه در تهران برگزار شود، لغو شد.
اسمال این کنسرت قرار بود روزهای ۱۳ تا ۱۵ آبان‌ماه در مرکز همایش‌های برج میلاد تهران برگزار شود. علیرضا قربانی درباره دلیل لغو این برنامه گفت: «قرار بود با ارکستر ایرانیان به صحنه بیروم، اما بیشتر اعضای این ارکستر از اعضای ثابت ارکسترسمفونیک تهران هستند و ارکسترسمفونیک هم عازم یکی از کشورهای خلیج‌فارس است. برگزاری کنسرت ما معلاً مقدور نیست.» وی ادامه داد: «در اکثر کشورهای دنیا برنامه‌های ارکسترهای خلیج‌فارس را ماه‌ها قبل مشخص است، اما در ایران در دقیقه ۹۰ که قرار است کنسرت روی سن برود، به دلایل مختلف کنسرت به هم می‌خورد.» قربانی افزود: «از آنجایی که من آخر آبان‌ماه به مدت یک ماه در آن هم ماه‌های محرم و صفر فرامی‌رسانم، امکان برگزاری این کنسرت حداقل تا دو ماه دیگر وجود ندارد.»